

اسماعیل نوری علا

آخرین ملاحظات در مورد آخوندهای مهاجر جبل عاملی

اگر در جستجوی پرسشی اساسی باشیم، باید به تفاوت های بنیادگرایی افراطی تسنن و تشیع توجه کرده و رابطه هریک از آنان را با فقاقت شان از یکسو و جریان نواندیشی دینی شان، از سوی دیگر، مطالعه کنیم تا ببینیم که جریان مزبور در ساحت این دو مذهب، هم از لحاظ مواضع ایدئولوژیک و هم از لحاظ ماهیت بازیگران و صحنه گردانان شان، کاملاً عکس هم عمل کرده اند.

esmail@nooriala.com

نامه های زیادی که در هفته های گذشته، و همچنان در ارتباط با سلسله مقالات «رابطه تاریخی ایران با جبل عامل»، به دستم رسیده است، از یکسو مرا به محبت بسیار نواخته اند که همینجا لازم است از نویسندگان آنها تشکر کنم - نویسندگانی که اغلب از میان قشر بالای فرهنگی و با سواد جامعه می آیند و نه به آسانگیری تن می دهند و نه خدمتی را از نظر دور می دارند. از سوی دیگر، برخی از نامه ها حاوی پرسش های خاص بوده اند که به تک تک آنها مستقیماً جواب داده ام.

اما وفور این نامه ها مرا بر آن داشته است تا، قبل از بستن کامل دفتر جبل عاملی ها، چند کلمه ای درباره دو مورد خاص بنویسم، بی آنکه بسته شدن دفتر جبل عامل به معنای بسته شدن بحث درباره مذهب سیاست زده کنونی ما هم باشد. چرا که این رشته سر دراز دارد و، به نظر من، گشودن هر دریچه ای بر این منظره، ما را با هویت فرهنگی خودمان آشناتر می کند.

نخستین نکته ای که می خواهم توضیح دهم در مورد منابع مراجعه ای است که مقالات من و هر مقاله دیگری در این ردیف باید داشته باشند. من البته در بخش دوم مقالاتم فهرست مختصری از این منابع را عرضه کرده بودم. اما هفته پیش پستی را برایم آورده که از تهران پست شده بود و در جوف آن کتابی بود به نام «مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران، در عصر صفوی» به قلم آقای مهدی فرهانی منفرد، چاپ مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، 1377؛ همراه با یادداشتی از دوستی در داخل کتاب که «فلانی، چگونه این کتاب را از قلم انداخته ای؟»

متأسفانه قبلاً از وجود این کتاب مطلع نبودم و با وصول آن بلافاصله خواندنش را آغاز کردم و فرو نگذاشتمش تا هفت هشت ساعت بعد که بالاخره به صفحه آخرش رسیدم. نویسنده کتاب، بی آنکه چندان از خود و سوابق و مدارج خود سخن بگوید، به این نکته اشاره دارد که در سال 1367 زمینه این مطالعه را «بکر» دیده و در مشهد، با تشویق و تحت نظر زنده یاد دکتر عبدالهادی حائری، آن را آغاز کرده و، پس از فقدان این استاد، با کمک دکتر مسعود فرنود آن را به پایان رسانده است.

نخستین برجستگی کتاب وفور منابعی است که نویسنده به آنها رجوع کرده و از آنها اطلاعات لازم را برای مستند کردن کار خود به دست آورده است. در واقع، اگر کسی علاقمند آن باشد که بداند منابع اصلی مطالعه تاریخچه روابط ایران و جبل عامل لبنان کدام هستند، رجوع به این کتاب - لااقل تا مرز سال 1377 - تقریباً کافی است. این منابع به چند دسته تقسیم شده اند: مآخذ دست نوشته فارسی و عربی (که در کتابخانه های شخص و عمومی مختلفی نگاهداری می شوند و تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته اند)، مآخذ چاپی فارسی و عربی، و بالاخره مآخذ موجود به زبان انگلیسی. البته بلافاصله این نکته هم آشکار می شود که جای منابع

موجود به زبان فرانسه و بخصوص زبان ایتالیائی در این مجموعه سخت خالی است. همانگونه که اساساً کتاب هیچگونه عنایتی به نقش مهم و اساسی ایتالیائی ها در پیدایش سلسلهء صفویه نکرده است. در این میان، برایم جالب بود که در دو جای کتاب به «جامعه شناسی سیاسی تشیع اثنی عشری»، کتابی که آن رادر سال 1357 (چند ماهی مانده به انقلاب) در تهران به زیر چاپ بردم و پس از انقلاب آن را از بساط کتابفروش ها جمع آوری کردند نیز اشاره شده است. این اشاره ها به یک کتاب خمیر شده نشانه کوشش وافر نویسنده برای گردآوری هرچه بیشتر منابع مراجعه بشمار می آیند. متن آن کتاب را می توانید در سایت من مطالعه کنید.

همچنین کتاب دارای برخی آگاهی های دست اول است که من از آنها اطلاع نداشتم اما دیدم که همه آنها شاهدانی هستند که گوئی برای تقویت و تحکیم آنچه هائی که در طی مقالات پنج قسمتی اخیر نوشته ام «از غیب» رسیده باشند. و این غیب در واقع به معنی غفلت ناشی از دورافتادگی از وطن من است که به خاطر زدایش آن باید هم از نویسنده کتاب و هم از ارسال کننده آن تشکر کنم.

بگذارید یک پاراگراف از «دیباچه» کتاب را نقل کنم تا این نکته ها که گفتم مستند شوند: «با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل، بسیاری از علمای ایران توسط او کشته و یا از کشور رانده شده بودند و تکیه بر روحانیون ایرانی موجود و قدرت بخشیدن به آنان، در کشاکش عناصر ترک و تاجیک در حکومت، چندان به سود صفویان نبود؛ از این رو، دولت صفوی تصمیم گرفت همان شیوه ای را در پیش بگیرد که حکومت سربداران برای دعوت از شهید اول به ایران و ترویج و توسعه تشیع، به کاربرده بود و، در نتیجه، تربیت یافتگان مکتب علمی شهید اول را از جبل عامل به ایران فراخواند. البته علمای شیعه از عراق و بحرین نیز به ایران کوچ کردند، ولی، هم از نظر گستردگی دامنهء مهاجرت علمای جبل عامل و هم از نظر نقش و جایگاهی که در حکومت صفوی یافتند، می توان مهاجرت از جبل عامل را طیف و جریان اصلی مهاجرت به ایران دانست... مکتب فقهی که شهید اول، با توجه به شرایط سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی سرزمین خود بنیاد نهاد، به جنبه های سیاسی و حکومتی توجه داشت و به فقیهان شیعه در امور سیاسی اختیارات ویژه ای می داد... در مرحله اول تعداد اندکی از عاملیان به ایران آمدند و در مرحله دوم مهاجرت اوج و گستردگی چشمگیر یافت... مهاجرانی که با حکومت صفوی سازگاری و همگامی نشان دادند، گذشته از عهده دار شدن مقام خاتم المجتهدین و رسیدن به مقام های شیخ الاسلامی، صدارت، قضاوت و حتی وزارت در این حکومت، کوشیدند به طور نظری و به شیوه های گوناگون، حکومت را در چشم رعایایش مشروع جلوه دهند. آنان، غیر از مشروع دانستن خراج و برپائی نماز جمعه و نگارش رساله هائی در این زمینه ها، چنین نمودند که حکومت صفوی با دولت امام عصر (ع) پیوند خواهد خورد. آنان حتی گفتند که ائمه شیعه دولت صفوی را پیش بینی کرده اند!»

باری، حال که سخن از این کتاب رفته است، بی مناسبت نمی بینم که، با تفرجی در کوچه پسکوچه های آن، هم شما را بیشتر با این کار پایه ای آشنا سازم و هم نکته هائی را درباره تاریخ نویسی از یکسو و تحقیق تاریخی، از سوی دیگر، مطرح کنم و، با اغتنام فرصت از بررسی کتاب، به برخی کمبودهای عمومی و نارسائی های تحقیقی در کارهای خودمان اشاره ای داشته باشم.

فصل اول کتاب، با عنوان «نظری به درونمایه ها و روند پیدایش نهضت صفوی»، به تاریخچهء تفصیلی سیر تحولات تشیع در ایران می پردازد و، از این نظر، دارای اطلاعات با اهمیتی است. اما، از آنجا که نویسنده تکلیف خویش را با اینکه جریانات تاریخی را از چه منظری دیده، و در چارچوب کدام نظریهء علمی تحلیل می کند، روشن نکرده است، این فصل نه در درازا و نه در پهنای خود دارای روندی تحلیلی و جامع نیست.

این البته یکی از نقایص اغلب تحقیقات تاریخی ما است. نویسنده بین نقش راوی و تحلیل گر سرگردان می ماند، گاهی آن و گهی این می شود و در نتیجه خواننده نه روایت کامل را می

خواند و نه با تحلیلی یکپارچه روبرو می شود. شاید اگر نویسنده گرانقدر و زحمتکش این کتاب کم شناخته شده (مشکل همه آنانی که در گوشه و کنار ایران زحمت می کشند اما صدایشان در محافل علمی و دانشگاهی دنیا پژواکی ندارد) در ابتدای کتاب خود چند پرسش را مطرح کرده و جستجو و کند و کاو خود در تاریخ را در راستای جستن پاسخ هائی در خورد آن پرسش ها انجام می داد حاصل کار از استحکام نظری و ساختار منطقی بهتری برخوردار بود. بنظر من، اساساً ما در ایران هنوز (جز در دو مورد آثار فریدون آدمیت و هما ناطق) صاحب تاریخنگاری روشمند و تحلیلی نشده ایم. سنت تاریخ نویسی ما گردآوری شرح وقایع است تا معنادار کردن آنها و در نتیجه، پرداختن به تحلیل های پراکنده و در هر زمان که فرصتی دست داد، همان سنت گردآوری شرح وقایع را نیز ناکارآمد می کند.

در این مورد شاید آوردن مثالی منظوم را روشن تر کند. نویسنده در همین فصل نخست (صفحه 43) می نویسد: «ماجرای دیدار تیمور با خواجه علی (جد شاه اسماعیل صفوی) پس از پیروزی تیمور بر سلطان بایزید عثمانی در جنگ انقره (804 قمری) و بخشیدن اسیران آناتولی به خواجه علی، اگر از نظر تاریخی هم مورد تردید قرار گیرد، می تواند اشاره ای به افزایش جدی نفوذ صفویان در آناتولی باشد.» در اینجا نویسنده توضیح نمی دهد که چگونه امری که مورد تردید است می تواند موضوع یک استنباط تاریخی قرار گیرد. اما اگر نویسنده گفته بود که «ماجرای دیدار تیمور با خواجه علی... اگر از نظر تاریخی هم مورد تردید قرار گیرد، می تواند اشاره ای به تلاش نویسندگان بعدی تاریخ صفویه برای نشان دادن نفوذ صفویان در آناتولی باشد»، آنگاه می شد از این سخن به عنوان یک استنباط قابل فهم تاریخ شناختی نام برد.

فصل دوم کتاب، با عنوان «نهضت علمی تشیع در جبل عامل» حاوی اطلاعات دست اول و مهمی است، هرچند که نویسنده به این اطلاعات برخورد تحلیلی خاصی نداشته و اغلب به تکرار گفته های دیگران بسنده کرده است. در عین حال، گاه لحن نویسنده تأیید کننده مطالبی می شود که هیچگونه معنای درست تاریخی ندارند. مثل مورد حضور اباذر غفاری (از یاران علی بن ابیطالب) در جبل عامل که نویسنده در مورد آن می گوید: «بنظر می رسد که تشیع از آن زمان... رشد کرده و به جاهای دیگر راه یافته است». اما من خواننده نمی دانم که نویسنده این «بنظر می رسد» را از کجا آورده و چگونه موضوع گسترش تشیع را (که سال ها پس از دوران ابوذر غفاری شکل و شمایل خود گرفت) در جبل عامل توضیح می دهد؟ و اساساً این تشیع اولیه چه ربطی به تشیع فقهی و تشریحی عهد شهید اول دارد؟ مشکل دیگر نویسنده از اینجای کتاب به بعد به استفاده وافر او از واژگان آخوندی که، به لحاظ سرشار بودن از بارهای اعتقادی و فرقه ای، مسیر یک بررسی علمی را منحرف می کنند مربوط می شود. استفاده از واژه «علم» در مورد تفقه، و «نهضت شگرف» در مورد تشیع، از این دست اند. جمله ای اینگونه که «در این زمان در جبل عامل افق علمی روشنی پدید آمد» (ص 65) اگر در یک متن آخوندی بکار رود می توان از آن گذشت اما جای آن در یک روایت تاریخی علمی نمی تواند باشد.

اطلاعات این فصل در مورد شهید اول بسیار جالب و خواندنی اند و ریشه های پیدایش مفهوم «نیابت مهدی» و «ولایت فقیه» را در فقه جعفری جبل عاملی به خوبی نشان می دهند. در واقع هرکجا که نویسنده دست به ارائه استنباط شخصی زده و وقایع را در کنار هم آورده، کتاب روانی و عمق بیشتری پیدا کرده است.

فصل سوم کتاب به «مسائل عمومی و علل مهاجرت علمای شیعهء جبل عامل به ایران» می پردازد که، بخصوص در زمینه هویت خارجی و ایرانی نشدنی جبل عاملی ها، دارای اطلاعات مهمی است. همچنین تشریح نقش جبل عاملی ها در فرونشاندن شور انقلابیون صفوی و برانداختن تشکیلات مرید و مرادی خانقاه صفویه از قسمت های برجسته کتاب محسوب می شود.

فصل چهارم، با عنوان «مهاجران و حکومت صفوی» هسته اصلی و بخش مهم کتاب را بوجود می آورد. نویسندگان در این فصل ابتدا به صورتی تفصیلی اقدامات آخوندهای جبل عاملی را در مشروعیت بخشیدن (یا درست تر بگوییم: حقانیت بخشیدن) به سلطنت صفوی تشریح می کند و عمق فساد را که در تفقه آنان برای پایدار کردن دستگاہی که زالو وار به آن وابسته بودند آشکار می سازد. نیز با بررسی مسائلی همچون برقراری مجدد خراج و نماز جمعه (که، در پی آغاز دوران غیبت امام، بین شیعیان منسوخ شده و نپرداختن به آن نوعی اشاره به نامشروع بودن حکومت عصر بوده است) نشان می دهد که چگونه بحث «مشروع سازی» حکومت صفوی با آگاهی و عمد مورد توجه حاکمیت و آخوندهای جبل عاملی بوده است.

می توانم بگویم که تا کنون شرح مشبعی در مورد اقدامات فقهی و شریعتی آخوندهای جبل عاملی در دست نبود و این کتاب نقیصه مزبور را به خوبی برطرف کرده است. البته این فصل نیز از کاربرد واژگان محبوب متون آخوندی مصون نیست. مثلاً به این جملات توجه کنید: «بدون تردید خدمات غیر قابل انکار علامه مجلسی در گردآوری احادیث شیعه بر هیچ کس پوشیده نیست و تکاپوهای علمی و فرهنگی وی در راه گسترش علوم اسلامی و نشر معارف ائمه اطهار فراموش شدنی نیست». البته می توان چنین تصور کرد که نویسندگان کتابی که در اثر خود نشان می دهد که همین علامه مجلسی چگونه رطب و یابس و حدیث قوی و ضعیف را در هم آمیخته و در راستای جاه طلبی های خود به تقویت فاسدترین دوران های حکومت صفوی اقدام کرده است، لابد این نوع جملات را برای نجات اثر خود از دست سانسور در جای جای کتاب کاشته است. اما این توجیه چیزی را در اصل مسئله حل نمی کند و بشدت از ارزش علمی کتاب می کاهد. ضرر مهم تر این نوع کارها آن است که زبان انتخاب شده، تنها مأموران سانسور را منحرف نمی کند و خواننده عادی یا رهگذر را هم می فریبد و به او اجازه نمی دهد که، در کنار اینگونه جملات ارزشی ستایش آمیز، به تند و تیزی مطالب دیگر کتاب نیز توجه کند.

فصل پنجم کتاب به «پیامدهای مهاجرت علمای شیعه جبل عامل به ایران» اختصاص دارد و نویسندگان در آن به بررسی اثرات سیاسی، مذهبی، علمی و ادبی کار جبل عاملی ها دست می زند. این فصل با اینکه می توانست بخش مهمی از کتاب باشد اما بواسطه ناتوانی نویسندگان از ارائه تحلیل ها و بسنده کردن به گفتاوردهای فتاواوار این و آن، چندان پخته از آب در نیامده است. با این همه در این فصل نیز مواد خام بسیاری که به کار تحقیقات آینده بیایند وجود دارند.

بحث نویسندگان در مورد دو مکتب «اصولی» و «اخباری» در فقه جبل عاملی مهاجر به ایران، به نظر من، از یکسو خارج از حوصله کتاب است و، از سوی دیگر، ناقص ترین تحلیل ها و استنباط های نویسندگان را در بر می گیرد که از تفصیل در مورد آن صرف نظر می کنم.

نکته مغفول دیگر نپرداختن تفصیلی به زیر و بم یکی از مبهم ترین و در عین حال با معناترین حوادث عهد صفوی است که به پادشاهی کوتاه مدت و ناموفق اسماعیل دوم و اقدامات او برای بازگرداندن تسنن و کوتاه کردن دست جبل عاملی ها بر می گردد. امیدوارم که محقق دیگری به این زمینه «بکر» دیگر هم توجه کرده و کتابی روشنگر این ماجرا فراهم آورد.

بهر حال، و در مجموع، این کتاب اثر جالبی است که به کار دانشجویان تاریخ و جامعه شناسی دینی و سیاسی می آید و باید از بابت این خدمت مهم از نویسندگان تشکر کرد.

اما پنجمین و آخرین قسمت مقالات من، درباره رابطه ایران با جبل عامل، شامل مقایسه ای بین فقه جبل عاملی (که گسترش خاصی از فقه جعفری است) با فقه مذاهب چهارگانه سنی بود که اعتراضاتی را برانگیخت. البته، به گمان من، این اعتراضات بیشتر ناشی از عدم توجه معترضین به موضوع سختم هستند. چرا که من در آن مقاله به هیچ وجه به مقایسه

تسنن و تشیع دست نزده و این دو را تنها از نظر شرایط پیدایش و گسترش فقه شان مورد بررسی قرار داده ام.

بخصوص که در دو مقاله هفت هفته های اخیر خود، در مورد مفهوم «حقانیت حکومت»، کوشیده ام تا نشان دهم که بین تشیع بعنوان یک ایدئولوژی و تشیع به عنوان یک دستگاه تشریحی فقهی تفاوتی تاریخی، ساختاری و کارکردی برقرار است. در واقع، همه کوشش من برای آن بوده که نشان دهم تشیع در هویت ایدئولوژیک خود در تضاد با تفقه وابسته به آن، و برآمده از آن، است و نمی توان یکی را به جای دیگری گرفت.

همین امر در مورد تسنن هم صدق می کند. من خواسته ام نشان دهم که چرا در «فقه سنی» چیزی مشابه نظریه «ولایت فقیه» نه بوجود آمده و نه می توانسته بوجود آید. اینکه تسنن هم دارای ابعاد سیاسی خشونت آمیزی بوده و هست هیچگونه ربطی به این بحث ندارد. همانگونه که مثلاً افکار دکتر علی شریعتی نه تنها زیر سقف فقه و شریعت شیعی جریان نداشت بلکه اغلب در تخالف با آن حرکت می کرد.

اگر قشر آخوند شیعه در ایران نظریه «ولایت فقیه» را در طول تاریخ بهم نیاخته و در یک فرصت مغتنم تاریخی آن را به یک سیستم حکومتی تبدیل نکرده بود شاید بحث کنونی ما هم - لاقلاً در خارج از محافل آکادمیک - اهمیت چندانی نمی یافت. فقه جبل عاملی، بخاطر سیاست زدگی مندرج در آن، به پیدایش فاندامنالیسم شیعی حکومتی، در زیر سقف فقاقت این مذهب، انجامیده است حال آنکه بنیادگرایی سنی را فقهای این مذهب رهبری نکرده اند و اداره آن همچنان در دست بن لادن ها باقی مانده است.

اگر در آینده فرصتی دست داد و توانستم به تاریخ تحولات «بنیادگرایی» (یا در اصطلاح رایج روز، فاندامنالیسم fundamentalism) در اسلام بپردازم، خواهم کوشید تا نشان دهم که چگونه آنچه امروزه مهمترین مباحث سیاسی - فرهنگی را بوجود آورده و از دل گروه بن لادن و یازدهم سپتامبرش تنوره کشیده است امری است آفریده شده در بیرون از حوزه فقاقت تسنن اما جا گرفته در تفقه جبل عاملی. این امر نه ربطی به ارتجاعی بودن جریانی دارد و نه عقلانی یا ضد عقل بودن آن.

در واقع، اگر در جستجوی پرسشی اساسی باشیم، باید به تفاوت های بنیادگرایی افراطی تسنن و تشیع توجه کرده و رابطه هریک از آنان را با فقاقت شان از یکسو و جریان نواندیشی دینی شان، از سوی دیگر، مطالعه کنیم تا ببینیم که جریان مزبور در ساخت این دو مذهب، هم از لحاظ مواضع ایدئولوژیک و هم از لحاظ ماهیت بازیگران و صحنه گردانان شان، کاملاً عکس هم عمل کرده اند.

برگرفته از سایت «پویشگران»

آرشو «جمعه گردی ها»:

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes1.htm>